

این فردوسی

این ایران

# حماسه ی بزرگ ایرانیان

## روزهای گم شده تاریخ

«منوچهر منجمی»

«هوشنگ» شهربار پیشدادی را به خونخواهی مرگ پدر برانگیخت.

در این جنگ بی امان هوشنگ با جفا کردن سر از بدن خزروان دیو انتقام خونین خود را از مرگ پدر باز ستاند و راه پر فراز و نشیب شهریاری را برای فرمانروایان ایران زمین بعد از خود هموار نمود.

در این هنگام «تهمورث» پدر «جمشید» با لقب دیو بند در جنگ با اهریمن پیا خاست تا او را با افسون خویش به شکل اسبی درآورده و تنوره زنان به دور جهان بگرداند و چنین شد به درازای سی سال تاختن بر دو کرانه زمین، دیوان را به شکست سختی گرفتار نمود.

در وصف نیک و بد گیهان چنان که رسم و ریشه بیداد گری است دیوی در درون به فرمانروایی اهرمن همواره بر کرانه زمین تاختن آورده که او کسی جز از تخمه دیوان ژولیده موی و اهریمن نژادان «چرمین کمر» انگاشته نشده است.

با پیدایی اهرمن «اژی دهاک» پسر «مرداس» و دارنده هزاران اسب که می خواست جهان از نگاه تاوک مردان تهی گردد به دستیاری زنگیان و آوارگان حرکت آغاز و پای بر کالبد مینویی جهان نهاد.

ضحاک که اکنون بند از بن گسسته و بر بداندیشی و فرومایگی ناپاکان پیمان بسته برای کشتن پدر و رسیدن به پادشاهی به وسوسه شیطان آراسته است. از آن پس «مرداس» قربانی کسی است که فرزند اوست و مارهای نشسته بر شانه های وی آمیان را به فرجام مرگ نوید می دهد.

گویی هر روز هزاران گردونه آتش بر سر آنان فرو می بارد تا روح بیدادگری بر کالبد آفریدگان جهان حلول نماید.

پس به خشنودی جاودان مهتر و به هنگام هزاره «هوشیدر» و «سوشیانس» که منبع روشنایی بی پایان و دانایی بی پایان اند، روشنایی ایزدی به جنگ

کاوه از تبار ناملاران، یزدان پرست آنگاه به پرسش آفریدگار جهان سرفرود آورد و در برابر اورنگ اهرمن و حامیانش ایستاد تا «ناخدا ترسانی» را که به دستیاری «مهتر اهرمن» گزاشته اند به بارگاه عدل او فرا خواند. دیوان و دلدان که از بت خانه خویش فرود آمده و «آتش بر سر آمدن» خود را در شهری ویران و در ستیغ کوه ها و صخره ها دیده بودند در برابر «گیهان خدیو» که خدای جهان و زمین نام داشت استغاثه کردند: زنهار که ما در برابر شیطان و «مهتر اهرمن» بردباری نشان داده ایم و گناه دیگری بر ما نیست.

این منابع از نیرنگ ضحاکیان بر کاوه و فریدون فرزند آبتین و از نژاد تهمورث، هجوی بود که با دیگر آرایه ها می آمیخت و نشانه کفیری بر پهلوانی کاوه که بر آن شدند تا ز نقش کاویانی وی چرم پاره ای بر سر چویی بیاورند.

ناخدا ترسان که از «گیهان خدیو» بیمی به دل راه نمی دادند این بار به فرمان شهربار پیشدادی و سپه سالاری کاوه، به بند کشیدن ضحاک گردن نهاده و فرود آمدن تخت و تاج وی را به نظاره نشستند از آن پس چنان چه آیین مهتری و شیوه پهلوانی بود گوهر پاک ایزدان به آمیان ارزانی شد تا بتوانند از شکست و شیوه اهرمنان رهایی یافته و به مهر و جاودانگی آفریدگار ایمان بیاورند.

در چنین آرایه ای «کیومرث» اولین آفریده «اهورا مزدا» که آفرینش وی به هفتاد روز به درازا کشید نخستین شهریاری بود که فرمانروایی جهان بپا کرد و در کوه ها و صخره ها ماوی گزید و سپس زمانی که سی امین سال شهریاری او بسر آمد از سر بیدادگری فرزند وی سیامک به فرجامی سخت گرفتار آمد و به دست «خزروان» دیو به قتل رسید.

مرگ سیامک که سرنوشت سیاهی به دنبال داشت آتش خشم و انتقام پدر را شعله ور ساخت و سرانجام

کاوه! روح طغیانگر  
زمانه ی غم آلود  
اژی دهاک تاری داخواهی  
است که به دایره می آفرورد  
بی گناهان سربرمی شود  
و پیروز می شود

تاریکی و سیاهی می آید تا این خصوصیت خونین به شکست اهرمن پایان پذیرد.

با حرکت جهان مینوی اکنون سخن از بی مرگی و زندگانی جاوید است که دادار جهان به خاطر خشنودی آفریدگان خود به آن نوید می دهد - یعنی مظلومان از ستم و پلیدی رها شد و ستم گران در جهنم پیناد خود گرفتار آیند.

با ظهور «سوشیانس» گیهان به نشانه آب و آتش چنان آراسته می گردد که خاندان نریمان از سوئی و خاندان فریدون از سوی دیگر یکسره به فرمانروایی جمشید شاه پیشدادی آفرین ها گویند و آرایه ها بر پا کنند.

با این پیمان پارسا منشی از تخمه نیکان بنام جمشید پسر تهمورت دیویند با غلبه بر دیول و پای گناشتن بر هفت اقلیم جهان ، سرانجام به سان خورسیندی بر تخت کینای فرود آمده و ستایش یزدان چنان شد که روز بر تخت نشستن وی به روز آراستگی و جاودانگی «هوروز» نام گیرد.

به پاس پدیداری آب و آتش که نشان از خشنودی و فرهنگندی جهان مینویی داشت آزادگان و بزرگان به آیین راستی و پاکی روی نهانند و بر برومندی آیین خسروان جلوه ها بخشینند.

در چنین هنگامه ای بزرگان بر چکاد قله ها سرودها خوانند و آتشکده ها بپا داشتند و فرشتگان مقرب به نیایش داخلر جهان برآمدند تا شروق و غرب گیتی به فرمان شهریاری ایزدی و آیین اهورایی استوار گردد. ولی با گذشت ایام آن چنان که رسم دیرین روزگاران بر سر خواهد آمد کس ندانست حریم خدایان در چه زمانی به بد عهدی و ناپاکی حاکمان شهریاری آلوده خواهد شد و حیرت و حسرت آن که فره کینای و حلول فرشته جمشید به زمانی که هوشیدر ماه بر فرهنگندی خود می باید ، لریکه پادشاهی به تباهی کشانیده شد و آدمیان به ستم و پیناد حاکمان گرفتار آمدند.

گوی روح اهرمن چنان بود تا آن روشنایی بی پایان و مهر جاودان که پس از هبوط حضرت آدم به سرتاسر جهان می رسید یکباره به تاریکی و گمراهی کشاننده شود.

با گشوده شدن زخم ها و در هم شکستن آن جام ززین و سیمین فرمانروایی که به فریفتاری و آز ، پیوند خورده بود و پینادانه بر محکومین می تاخت ، مردمان به امید هزاره خوشیدر و دهمین صدسال سوشیانس برای نجات جان و جهان به سوی اهرمن خوی دیگری که ناپکاری بسیار در نهان داشت برانگیخته شدند و سرانجام در پس آن ستمگری و فریفتاری هفتصد ساله به برافراشتن رایب انتقام و شورش سر فرود آوردند .

این جادوی شیطانی و سرکش هر ضحاک تازی ، پسر مرداس « پارسا مردی از دشت سواران نیزه گذار » که خلق به خیال خوش به رهایی وی دل بسته بودند نبود.

ضحاک که بر آورنگ پادشاهی تکیه آورده اینک با جادوی شیطانی بر سر و با شیخ دوستی دروغین . مردمان را به نجات از کین خواهی خدایان به میانه می کشاند . به ناچار سیل بردگان که از آن همه دشمنی و کین خواهی به ستوه آمده بودند به وسوسه های اهریمنی وی دل سپرده و در وادی مرگ و آواره گی به راه افتادند . و چنین شد که ضحاک آفریدگان جهان را همچون اسبان چاهار به اصطبل پینادگری خود می کشاند تا تازیانه های وی حیات و ممات آنان را به چنین فرجامی گرفتار کند.

در این هنگام که سرتاسر زمین تنگ و تازیانه ها به غرش درآمده اند « آب و آتش و رستنی ها به داد خواهی به نزد اورمزد رفته و دادخواهی کردند که فریدون را زنده کن تا آژی دهاک را بکشد ، چه اگر تو ای اورمزد تو این نکنی ما به گیتی نشاییم بود - آتش گوید که یقزایم و آب گوید که رون نشوم ».

بدین سان از نخستین سلسله شاهان پیشدادی از کیومرث تا جمشید با غلبه بر دیول بر گرد هفت اقلیم گشت و بر نخست کینای نشست سرانجام با گریختن جمشید به سیستان هفتمین صد سال فره های کینای پایان گرفت و تسلی از نریمان و فریدون با تمام شدن پهرستی دیوان و ( فرشتگان بی مرگ اورمزد ) راه خود گرفته و بر فرهنگندی بسیار استوار شدند.

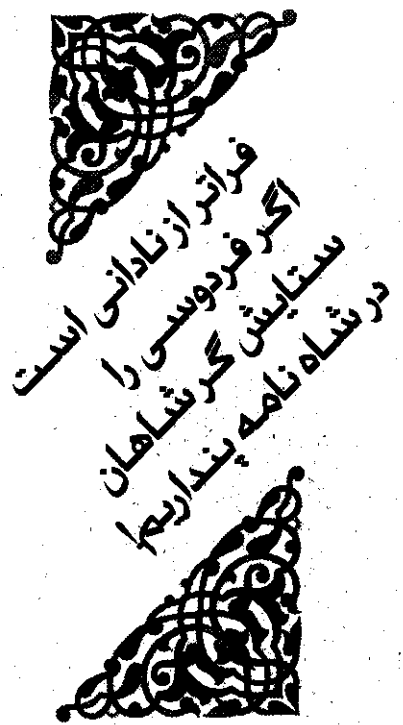
و آنگاه گوهر رزم مهتران بر کهتران ، درباره آراستن گیهان بود که « گوسیندان بی شبان » را از تابعان اهرمن بر خلق می داشت . در این پیکار خونین که رزم و ستیز در سراسر ایران زمین را می گستراند فریدون شاه پیشدادی بنام دادگر جهان گستر ، برنا و پیر را ندا در داد تا از پهلوان بزرگ ایران طاعت برند و هیچگاه پشت بر ضحاک آدمی خوار خم نکنند.

این ننا همچون خنجری برآمده از نیام بر تن اهلیمان می خلید و موجب گردید مرطر و مفاک رها کرده و غلامان و بردگان و کنیزان پشت در پشت همچون شتران دست از خواب دیرین بیدار و به افسونکار اهرمن دشمن شوند.

در این تاخت و تاز هر کس که نشانی از جنگ و سهاگیری داشت یاری کلاه برخاست تا پشتیبانان شیطان را در اقلیم خود بخاک افکند . « مهتر اهرمن » که تا فرجام حادثه بر شرارت شیطان کرنش می کرد اکنون در برابر پاک اندیشی شهریار پیشدادی که از کلاه برخاسته بود ایستاده و مهلبت پهلوانان را به

فرز دوسوی سرودخوان  
داد ، دهش و خرد  
در سرتاسر شاه نامه  
است

با ظهور «سوشیانس» گیهان به نشانه آب و آتش چنان آراسته می گردد که خاندان نریمان از سوئی و خاندان فریدون از سوی دیگر یکسره به فرمانروایی جمشید شاه پیشدادی آفرین ها گویند و آرایه ها بر پا کنند



در اسطوره های پدر آن گونه که از این مرگ درد آفرین یاد شده منوچهر خنجرى است از نیام برآمده تا بر این زخم پایان ناپذیر مرهمی بگذارد او در جوانی پهلوانی است سترگ و خرد برای وی به شایبه فرماندهی است که باید به خونخواهی مرگ ایرج برخیزد.

با گذشت زمان او که اینک بسان تهمورث بر دو کرانه زمین تاختن آغاز کرده است به فرمان فریدون به خونخواهی ایرج، سلم و تور را به مرگی چون مرگ گوسپندان بی شبان گرفتار می کند و چنین می شود که فریدون با هم زاد خود «گاه برمایه» که بمدت سه سال از شیر آن می نوشیده بالیده می شود و «برمایه» به حکم دایه او در می آید و چنین شد که فریدون فرزند «آبتین» و «آبتین» از فرزندان جمشید و پیران ویسه - پادشاهی پاک نژاد را به منوچهر واگذاشت تا خود در عهدی دگر به وسواس مرگ راستین گرفتار آید.

\*\*\*\*

فرو هشتن زندگی فریدون که خود آرایه ای از پنجمین صد سال پیشوایی وی و از غمگانه های جهان مینوی بود که بس حباب خیزت را بر دل زمینیان جهان نشانند.

در افسانه ای که در طی این دوران بر زاد رود این خاندان می رود ششمین شهریار پیشدادی شبانی است بر یله گوسپندان در شبانگاهی که ماران و خفاشان بر سر راه آن خفته اند، گویی گجسته اهرمن که ازدهایی با سه سر، سه پوزه و شش چشم و تهی کننده جهان از مردمان نیک اندیش است همواره بر سر راه این فره ایزدی کمین داشته است.

به فرمان اوست که اکنون از هر قلعه و دژی آوای خفتگان به گوش می رسد. دست های اهورایی به نواختن بریط ها می آیند و از نیایش گاهها به خشنودی دادار جهان آواز صهربانی و امید به گوش می رسد. در سوی دگر در هر کوی و برزن رایحه عود و عنبر فضای هستی را ملامال کرده و ندای شادی و زندگی در سراسر زمین جاری است. خوش آن که دیگر مغز مردان جوان به خورد ماران خفته برشانه ها داده نمی شود و هیچ آفریده ای با بدلتدیشی اهریمنان از پای نمی افتد. در ضیافت «شهرناز» و «ارناز» - فرزندان جمشید، بسان خورشید تابان و با گوهرهای فراوان می درخشند و از پرتو این آرایه ها است که فرزندان فریدون - ایرج و سلم و تور نامیده می شوند.

خونخواهی رزم آوران می ستود. با چنین آغازی، فریدون که فرهنگندی بسیار داشت و از کیان نامداران یزدان پرست بود و بر سینه صخره ها و دشت ها از شیر گاوان تنومند می نوشید نگاه ناوک انداز خویش از فراز ایرانشهر بر سر ابلسیان و ناخدا ترسان افکند که در خواب هزار ساله غنوده و امید به رهایی خود نداشتند و ایدون از فراز جاولان اقلیم شهریاری، کاوه بر فریدون بانک برآورد که با ضحاک حرب کن تا او را به چنگ آوریم و فریدون به یاری کاوه بر ضحاک ظفر یافت و او را بکشت و همان روز تاج بر سر نهاد و جهان به وی سپرده شد و مهربانی و عدل در پادشاهی او گسترش یافت و خورشید بر بلندی قله ها تابیدن گرفت.

\*\*\*

اکنون فریدون از تبار تهمورث که با انوشکی و بی مرگی پیمان بسته و انوشه روان و جاولان است مهمتری است برآمده از جاولانگی سهراب، پور تهمینه و رستم و سیاوش و همه ی پسران خود که ایرج و سلم و تور بودند و نسل اسطوره ای از خاندان نریمان و تباری از فریدون که یکسره به جمشید پیشدادی رسیده اند.

فریدون شهریار مهتر - در گفتار و پیمان به آیین مینوی استوار شد و این خرد صدساله که پنج صد سال ادامه یافت به نگهداری شهریاری وی انجامید. او به رسم پهلوانان سترک ایران زمین، سرانجام نگهداری کشور را به پسرانش ایرج و سلم و تور سپرد. ولی سلم و تور را آن گونه که خصلت پاک اندیشان است قدرت پایداری نبود. و چون فرمانروایی ایران به ایرج رسید دیو حسد در روح برادران زیانه کشید و بیرحمانه به ریختن خون برادر دست یازیدند.

فریدون که «آتش برسرآمن» مرگ ایرج را پس از پانصد سال پادشاهی خود دیده بود اکنون در وصف جهاندار ایرج می گرید و ندبه ها می کند. او تماشاگر جنایتی از دسایس سلم و تور در این نمایش باور نکردنی است. ولی با مرگ درد آفرین ایرج خورشیدی از خرد شهر ایزدی ظهور کرد تا التیامی بر این زخم کهنه باشد. نیایش «ماه آفرید» که همسر ایرج بود اینک بخاطر دختری است که او به جهان هستی آورده و با خوش عهدی زمانه قرین است.

فریدون این هدیه آسمانی را در بزرگی به «پشتگ» پسر برادر خود به همسری می دهد و به شادمانی این عشق از او پسری به جهان می آید که «منوچهر» نام گرفته است.

در افسانه ای که در طی این دوران بر زاد رود این خاندان می رود ششمین شهریار پیشدادی شبانی است بر یله گوسپندان در شبانگاهی که ماران و خفاشان بر سر راه آن خفته اند، گویی گجسته اهرمن که ازدهایی با سه سر سه پوزه و شش چشم و تهی کننده جهان از مردمان نیک اندیش است همواره بر سر راه این فره ایزدی کمین داشته است.

اینک در ضیافت خوش خوارگی و جنگلوری و پرومندی به رسم جلودنگی انسان ورجاوند ، مردان تیزتک با اسبان کهر و ردهای رنگین و گیسوانی درهم بافته و بلند در سرسراهای منقش و اطلاق های تو در تو با حمایل ستون های عظیم و تخت های مرصع و تاج و کلاه و تن پوش های طلایی و لورنگ باشکوه شهریاری آمده اند تا نوای گوش نواز دف ها و شور انگیزی نوازندگان عود و بربط را به زرفای جان و تن خویش سرزیر کنند . همانا این نمه ها و تیرانه ها یکسره به خسرو فریدون شاه پیشدلدی لرمغان می شود که به آیین فره ایزدی آراسته بود . گویی با زنده داشتن خسروانه ای چنین با شکوه ، رزم آوران چهار گوشه جهان دست افشان و پای کویان آمده اند تا با نیایش دلادگر شادی هانقلیم جلودنگی را بر جهان مینوی بگسترانند و زهار فضای هستی اکنون پر از رایحه عود و عنبر و آهنگ شادی و درستی است و دست های لهورایی می نوازند تا به جلودنگی انسان ورجاوند یاری رسانند .

\*\*\*

در آن فرلز جهانی - از سرکشی و نافرمانی زمانه اینکه هرزه درایی دیوی از تابعان اهرمن به بهانه گسستن بند چوبین از بن - در برابر کالبد مینوی فریدون آغازیدن گرفت .

« آسموغ » دیوی از تابعان اهرمن بود که بند چوبین از بن بگسست و آنگاه با افزون شدن زور آژی دهاک ، او نیز بند چوبین از بن بگسست و در دم تنوره زنان « آسموغ » را فرو داد تا کسی توان مقلبه پلوی را نداشته باشد تا « اندر جهان گریز زند و گناه کند و گناهان بزرگ بیشماری از او سر بزنند »

شگفت ، در پی آن همه رنج و شادی بیکران ، آسیاب زمان بار دیگر به نوازی گجسته اهریمن دشمن خوبی چون افراسیاب به گردش درآمد تا زندگی و مهریانی را از آفریدگان جهان بازستاند گجسته مردی که گنجینه خون سیاوش در انبان داشته تورانی کینه توزی از تابعان اهریمن بود که به جنگ سام و کاوه و سیاوش و سهراب رفته و روزگار بر هزاران تورانی بیگناه تبه ساخته بود . اکنون آسیاب زمان یکبار دیگر به گردش خون آلود خود ادامه میداد تا مردمان به فرمان این یاور بلندیش به مصاف خیر و شر و به جنگی نابرابر کشانده شوند - جنگی از فرزندلن تور که تورانیان نام داشت و فرزندلن ایرج بنام ایرانیان که سالها به درازا کشیده شد و ویرانی و نابودی دو اقلیم را به دنبال آورد

سرتاجم در آن هنگامه اهرمن خوبی ، مردی از تبار آب و آتش با پتک بلند آسمانی از کرانه های ناپیدا و از زمینی نامسکون می آید تا خون سیاوش به سرکشی این جنایت اهریمنی تبه نگردد او نوازه پهلوانانی از دودمان واپسین سالهایی است که بر لورنگ شهریاری جلوس کرده اند و آیین آنان دلادگری و دل بستن به اقوام و کیان های دیرین است ، مردانی باردهای بلند و موهای درهم تنیده بر سر و تبار پهلوانی که هرگز از خشنودی خدای بزرگ و نبرد فریدون و کاوه ناامید نبوده اند .

در آن ممرکه جان و جهان و در آن نمایش مرگ آفرین ، آرش با آتشی که در نهانخانه جان داشت پای بر هفت اقلیم نهاده و به نام لهورای بزرگ و از سرزمین خورشید تابان تیر از ستیغ دماوند بر در کرانه زمین جهاند تا مرز ایران و توران از فتنه بدکاران مصون مانده و ریشه آشوب و سرکشی در سایه این پهلوانی از جهان برکنده شود .

اکنون این فره کیانی یا فراشتن دستها به سوی آسمان نشان از ستایش لهورا میزدا داشت ، همه ی زبان کارلن و ساقلان (فروخته گان) زمین را به نیایش گنجان خدیو و زندگانی جاودان فرا می خواند تا جهان جایی برای کینه توزی ، پیمان شکنی ، بدگمانی و بدبینی و هوسبازی و خونریزی اهریمنی چون « گرسیوز » ، « افراسیاب » ، « کاووس » و « سوادیه » و دیگر زیانکاران و ضحاکیان نداشته باشد که توشه ای از پشتی و نادانی در حمایل دلرند و جهان را به جنگ و خونریزی و بداندیشی و بدکنششی نژاد خود می آلاینند -

و آن گاه با برآمدن آفتاب در « خردشهر ایزدی » دوران آتوشکی و بی مرگی و زندگی جاودان فرا می رسد - به فرمان « سوشیانس » خورشید ابدی بر کوه و دشت و زمین و آسمان تابیدن می گیرد و فرشتگان و پیام آوران راستین اورمزد که مقدس و بی مرگ اند از زایش زمین ، دانه و گیاه سخن می گویند . از برآمدن رستنی ها و جاری شدن آب ها و فروختن آتش ، زندگی دوباره به راه خود ادامه می دهد و مردم به آیین کاوه و آرش سرفرود می آورند و گجسته کیسان بلندیش به زاری زار از سر راه برداشته می شوند و به تباهی و ذلت می افتند .

\*\*\*

اکنون به خشنودی دادار اورمزد ، پهلوانان مشترک ایران زمین « اسفندیار » به خونخواهی خون سیاوش و فرهنگ افریدگان دیگر برخاسته تا

« آسموغ » دیوی از تابعان اهرمن بود که بند چوبین از بن بگسست و آنگاه با افزون شدن زور آژی دهاک ، او نیز بند چوبین از بن بگسست و در دم تنوره زنان « آسموغ » را فرو داد تا کسی توان مقابله باوی را نداشته باشد تا « اندر جهان گریز زند و گناه کند و گناهان بزرگ بیشماری از او سر بزنند »



در آن معرکه جان و جهان و در آن  
نمایش مرگ آفرین، آرش با آتشی که  
در نهانخانه جان داشت پای بر هفت  
اقلیم نهاده و به نام اهورای بزرگ و از  
سرزمین خورشید تابان تیر از ستیغ  
دماوند بر در کرانه زمین جهاند تا مرز  
ایران و توران از فتنه بدکاران مصون  
مانده و ریشه آشوب و سرکشی در  
سایه این پهلوانی از جهان برکنده شود.

بر چکاد ارابه ای با گردونه های آتش به جنگ  
سیمرخ افسانه ای برود. با تکه پاره شدن سیمرخ  
در زیر ارابه ای با چنان آتش سوزان، جنگی  
جانانه با اهریمنان دشمن خو به میدان می آید که  
سرنوشت پیروزی پهلوانان اسطوره ای را در این  
سرزمین اهورایی رقم خواهد زد... جنگی پایان  
ناپذیر و ابدی که سرانجام به شکست اهریمن و  
پیروزی اهورامزدا تمام خواهد شد.  
فرجام چنین است...

چنین باد!

۱- با سپاس از منوچهر منجمی و نگاه خردمندانه  
و پژوهشی ایشان به گوشه هایی از شاه نامه و با  
افزودن این سخن به کار اندیش مندانه ی آن دوست  
پژوهش گر، اگر بن مایه ی پژوهشی این گفتار «  
شاه نامه ی فردوسی» است، سخن از «آرش کمان  
گیر» و پرتاب تیری که خونابه ی جان آرش، درون  
مایه ی آن تیر بوده است و فرو افتادن آن پدید آورنده  
مرز ایران و توران، هیچ سخنی از حضرت فردوسی  
در این باره و در سرتاسر شاه نامه نیامده است، مگر  
این که بن مایه ی پژوهش، کتاب دیگری باشد، که  
در این باره نیز اشاره ای به آن نشده است «سردبیر  
مجله ی فردوسی»

### لغات و اصطلاحات مندرج در این مقاله

۱. گیهان خدیو - خدای جهان - خدای آسمان و زمین
۲. ناخدا ترسان
۳. مهتر اهرمن - ضحاک اهریمن
۴. آتش بر سرآمدن - کنایه از ستم و بلا دین
۵. فریدون - پادشاه محبوب و دادگر
۶. آبتین - پدر فریدون
۷. ایرانشهر - شهری که فریدون در آن ساکن بود
۸. گاو برمایه - همزاد فریدون که بمدت سه سال از شیر آن نوشیده است
۹. چرم پاره - پیش بند چرمی کلاه که به فرمان فریدون با دیبا منقش شد و بصورت درفش کاویانی درآمد
۱۰. خز روان دیو - فرزند اهریمن
۱۱. گیهان - جهان

۱۲. تخمه - نتیجه و نسل
۱۳. چکاد - سرکوه - قلعه
۱۴. هبوط - سقوط و فرود
۱۵. نگاه ناوک انداز - نگاه گیرا و جذب کننده
۱۶. چرمین کمر - اهریمنانی از تخمه خشم
۱۷. ضحاک - سیمرخ - رخس - دیو سپید و پهلوانانی چون کاهوه آهنگر، سام - زال - رستم - سهراب - سیاوش و اسفندیار از اسطوره های شاهنامه اند
۱۸. هوشیدر - پیام آوری که بطرزی معجزه آسا تولد می یابد
۱۹. سوشیانش - پیامبر و نجات دهنده دنیا که به تعبیر زرتشت زمین رستاخیز را فراهم می کند
۲۰. هوشیدر و سوشیانس - منبع روشنایی بی پایان و دانایی بی پایان
۲۱. افراسیاب - پادشاه تورانی کینه توز و بداندیش که در زمان کیخسرو گرفتار و کشته شد
۲۲. هوشیدر - پروراننده نماز و نیایش، از اعقاب زرتشت که در رستاخیز ظهور می کند
۲۳. ازی دهاک - ضحاک - در متن های پهلوی بنام (ازی دهاک) یا بیوراسب (دارنده هزار اسب) خوانده می شود - مردی جناب و بیدادگر در شاهنامه با حکومت ۱۰۰۰ ساله
۲۴. مرداس - پدر ضحاک و دارنده هزاران اسب
۲۵. ماه آفرید - همسر ایرج
۲۶. گجسته - ملعون (ضد خجسته) در موارد اهریمن - اسکندر و افراسیاب و ابالیس استعمال شده است.
۲۷. آشموغ - دیوی از تابعان اهرمن - ملحد - مرتد و زندیق
۲۸. ورجاوند - از لغت اوستایی (ورچفند - ورج - ارج - آبرو - افتخار) می آید
۲۹. ستیغ - بلندی
۳۰. گرسیوز - افراسیاب - کاووس - سوادیه (گرسیوز برادر افراسیاب و دیگر حاکمان نالان و کیج اندیش و پادشاهی فرتوت و شهپانوی عاشق پیشه)
۳۱. انوشکی - بیمرگی و زندگی جاودان  
توضیح: بنا به درخواست نویسنده متن بالا بدون تغییرات ویرایشی در نوشته (رسم الخط)، جدا از آیین ویژه نگارش مجله ی فردوسی چاپ شده است.

